**درسی از بوته گل سرخ**

**مریت ستانلی کونگدون**

**مترجم : آرام، احمد**

دکتر فلسفه و دکتر علوم از دانشگاه و بستر،استاد دانشگاه بر تن؛استاد سابق‏ علم اساسی در کالج ترینیتی،فلوریدا؛عضو انجمن فیزیکی امریکا،و فرهنگستان‏ قرون وسطای امریکا،و بسیاری از مجامع علمی متعدد دیگر.کارشناس در روانشناسی،فیزیک،فلسفهء علم،و پژوهشهای در کتاب مقدس.

چند سالی پیش از این بوتهء گل سرخ اهالی پر گلی را دیدم که برکنار راه دور افتاده‏یی در پنسلوانیا کاشته شده بود.چون از آن محل چندی بعد گذشتم،نزدیک آن بوته دیوار فرو ریختهء زیر زمینی را دیدم که از خزه و علفهای هرزه پوشیده شده بود.تا حدود یک میل نزدیک آن منطقه‏ هیچ ساختمانی دیده نمی‏شد.در عین آنکه باین احتمال ضعف می‏اندیشیدم که بوتهء گل سرخ بوسیلهء تخم یا قطعه ساقه‏یی که باد یا مرغ یا جانور دیگری باینجا انتقال داده کاشته شده،از روی الهام‏ دانستم که این بوته را موجودی انسانی نزدیک خانهء خود کاشته است. البته من آن شخص را ندیده‏ و مدرک تاریخی برای مراجعه در اختیار نداشتم،ولی ناچار بودم که این نتیجهء قطعی و غیر قابل تردید را بپذیرم که بوتهء گل سرخ تنها بدست آدمی و دخالت او می‏توانسته است در این محل بیاید و باین‏ صورت باقی بماند.

ممکن است در نظر اول استفادهء از این‏گونه استنتاج را که مبتنی بر مشابهت و قیاس(مقایسه) است در میدان علم محکوم کنیم،ولی بزودی با این حقیقت روبرو می‏شویم که مدارک و براهینی که‏ کهن‏ترین علم طبیعی یعنی نجوم برآن بنا شده از همین‏گونه است.ما هرگز نمی‏توانیم کهکشانها و ستاره‏ها و سیارات را از مدار خود خارج کرده تحت پژوهش خویش قرار دهیم.هرگز نمی‏توانیم‏ اشعهء کیهانی را از صحنهء حوادث جهان دور کنیم.کیفیت فیزیکی دو پلر(یعنی تغییر عدهء امواج‏ صورت یا نور برحسب فاصله)ممکن است از اساس در فاصله‏های عظیم تحت تأثیر قرار گیرد،و شتاب‏ پیوستهء سرعت در سحابی‏های بسیار دور ممکن است از سرعت نور در ماوراء«پردهء کیهانی»بیشتر باشد و باین ترتیب از دیدن ناحیه‏های دورتر جلوگیرد،ولی ما نمی‏توانیم در این عوامل دست ببریم‏ و تغییری بآنها بدهیم.ما می‏توانیم این اجرام را در فواصلی ببینیم،ولی از آزمایش کردن با آنها محروم هستم.

(\*)کتابی در چهل مقاله از چهل دانشمند امریکائی بنام: Evidence of God in an Expendig Universe یا«ظهور خدا در جهان بحال گسترش»بدستم رسید که مقالاتی از آن را بفارسی ترجمه کردم‏ که متدرجا بخوانندگان یغما تقدیم شود،این یکی از آنهاست. بنابراین باید بدرجهء احتمالی که در حالات مشابه در میان کهکشان‏ها بدست آمده متوسل‏ شویم.همان‏گونه که در مورد اجزاء بسیار خرد آتوم نیز بقوانین عمومی مربوط به جرم و انرژی‏ متوسل می‏شویم و بآن عمل می‏کنیم.با آنکه می‏توانیم بصورت واضحی ستاره‏ها و سحابی‏ها را ببینیم، و ماهیت حرکات ظاهری و حقیقی آنها را تمیز بدهیم،تاکنون نتوانسته‏ایم هیچ یک از اجزاءسازندهء آتوم را رؤیت کینم.با وجود این نخستین بومت آتومی که منفجر شد کاملا مؤید تفسیر نظری ما از ساختمان و طرز کار آتوم نامرئی بود.این هر دو دسته موجودات(کهکشان‏ها و اتوم‏ها)را می‏توان بصورتی که در عمل ظاهر می‏شوند تعریف و تجدید کرد،و وجود آنها را بوسیلهء استدلال‏ منطقی از معلومات تجربتی استنتاج کرد.

البته جهان کیهانی(مجموعهء نمودهای خارجی)باید قدرت‏ها و آثاری داشته باشد که براستی‏ با آنچه در تصرف ما است شباهت دارد.این می‏رساند که باید نمونهء ثابتی از آنچه ما«شخصیت» می‏نامیم در چهارچوبهء کیهانی پیش‏بینی و آماده شده باشد.این آمادگی بضرورت نیازمند کومک‏ متافیزیک(غیر مادی،فوق طبیعی)است تا بتواند زمینهء معقولی برای هر مفهوم ثنوی ایجاد کند، چه روان‏شناسی سلوکی بخودی خود بنظر نمی‏رسد که بتواند چنین زمینه‏یی را آماده‏سازد.

من غالبا از شاگردان خود خواسته‏ام که فورمول شیمیایی یک«اندیشه»را برای من بنویسند و طول آن را بسانتیمتر و وزن آن را بگرم و رنگ آن و شکل و بزرگی و فشار و کشش درونی‏ آن و«میدان»تأثیر و جهت و سرعت حرکت آن را بمن بگویند.آنان هرگز نمی‏توانند اندیشه‏ و فکر را با هیچ تعبیر فیزیکی یا معادله یا فورمول بیان کنند.لغت‏نامهء تازه‏یی باید وارد کار شود که‏ در آن تعبیرات وزن و طول و نظایر آنها معانی خاصی را که در علم فیزیک داشته‏اند از دست بدهند.

این مسأله‏یی نیست که تنها باید به«خندیدن بآن»برگزار شود،چه اگر جهان ثنوی‏ (عبارت از دو قسمت یا عنصر)نباشد،هرگز ممکن نیست مسألهء«فکر»آدمی بصورت‏ جدی مورد بحث قرار گیرد.و اگر فکر و اندیشه نتیجهء تأثیر و فشار وجدانی(عبارت از یک عنصر)برروی گوهری صرفا مادی باشد،آن وقت ما باید خواستار توضیح کامل آن از راه‏ اصطلاحات فیزیکی صرف باشیم.این کار هرگز صورت نگرفته است.اصول موضوعهء عادی دموکریتوس و هابز با روان‏شناسان سلوکی جدید،و همچنین مفروضات مقدماتی لایب نیتس‏ و برکلی و هگل،تنها فرضیه‏های نظری هستند که از لحاظ ارزش تجربتی حتی فاقد پایه‏های‏ آزمایشی لازم می‏باشند.صحت هر فلسفهء دربارهء طبیعت ممکن است و باید مورد تردید و اعتراض‏ قرار گیرد،مگر اینکه آن فلسفه بنیان معقولی بسازد که با همه‏گونه واقعیت‏ها و عوامل و ظواهر و عناصر در جهان طبیعی سر و کار داشته باشد.

علم معرفت آزموده شده است،ولی آن نیز در معرض اشتباه و گمراهی و بی‏دقتی آدمی‏ است.تنها در حدود خود از زندگی و صحت و قانونیت دارد.برای توضیح و پیشگویی کاملا در حصار معلومات کمی محصور است.آغاز و انجام آن با احتمال است نه با یقین.نتایج آن،مخصوصا در اندازه‏گیری و ارتباطات موجود میان نمودهای مختلف،تقریبی و در معرض«خطای تقریب» است.محصول آن غیر قطعی و موقتی است و بسا می‏شود که با بدست‏آمدن معلومات جدید تغییر پیدا می‏کند.استنتاج‏های علمی پایان ندارد.مرد دانشمند می‏گوید:«تا زمان حاضر واقعیات چنین‏ و چنان است».

علم از بدیهیالت و اصولی آغاز می‏کند که اصولا متکی بواقعیت فیزیکی نیستند.باین ترتیب‏ علم بنیان معرفت تنظیم یافتهء خود را برروی شالوده‏های فلسفی می‏گذارد.آخرین محک حقیقت و راستی،در علم نیز مانند در فلسفه و مذهب،آزمایش شخصی است و دارو نهایی نیز همان است. هر استنتاجی که بوسیلهء یک عالم شده،باید چنان باشد که برای هر دانشمند دیگر خود را صحیح و معتبر نشان بدهند.با این همه،ادراکات شخصی ما نسبت بنمودهای طبیعی بسیار مشروط و نسبی است.

این محدودیت البته از ارزش تحققی و اثباتی و فضیلت نتایج علمی نمی‏کاهد،ولی آنها را در حصاری نگاه می‏دارد.بالتیجه علوم طبیعی کاملا از تصرف کردن در مسائلی که از تجزیه و ترکیب‏ کمیتی تا حد زیاد برکنار و دورند عاجز و ناتوان می‏مانند.

مسألهء اینکه«آیا خدایی هست»در نظر اول از چنین مسائل می‏نماید.ولی اگر تا حدی میان گوهرهای مادی و روحانی ارتباط طرفینی برقرار باشد،این واقعیت بعلوم طبیعی نیز بستگی پیدا می‏کند.و چون چنین باشد هر روش و طریقهء بحث که در علوم طبیعی رایج است،و ازجمله طریقهء استدلال قیاسی نیز،باید در مورد آن پذیرفته شود.

دلایلی در دست است که جریانات طبیعی و علم،با آنکه نمی‏توانند وجود یا تأثیر موجودات‏ غیر مادی را کاملا قبول یا رد کنند،احتمال وجود واقعیت‏هایی را در ماورای جهان مادی خالص‏ نمی‏توانند سلب کنند.از راه قیاس با عامل ذی‏شعور موجود در خود ما که در جهانی آکنده از ارزشهای عقلی کار می‏کند،باید این را بپذیریم که فعالیت عقلی و عامل منظم کنندهء ذی‏شعوری‏ در منحنی بشکل زنگ توزیع(در مدارهای الکترونها)،و«دورهء گردش آب»و«دورهء گردش‏ گاز کربون»در طبیعت،و کیفیت شگفت‏انگیز تولید مثل در زیست‏شناسی،و عمل حیاتی نور در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامهء حیات موجودات زنده بر سطح زمین،و نظایر آنها وجود دارد.چگونه می‏توانیم تصور کنیم که چنین اعمالی خودبخود و از راه تصادف ابتدایی‏ و بدون وجود عامل ذی‏شعور صورت گرفته باشد؟چگونه ممکن است این وحدت و کلیت،علیت‏ و تمامیت،هدفداری و ارتباط امور یکدیگر،بقای حیات و تعادل،و دوره‏هایی پس از یکدیگر برای جواب گفتن بنیازمندی‏های جهان پر از فعالیتی پیدا شده باشد،بی‏آنکه عاملی در آن تأثیر داشته باشد؟چگونه ممکن است بدون وجود حالت ذی‏شعوری که در آفرینش خود و از طریق آن‏ اثر خود را نشان می‏دهد،این حقایق کلی پیدا شده و بصورت معقولی در طبیعت مؤثر شده باشند؟

هیچ واقعیتی در این جهان عجیب و پرتلاطم نیست که بتواند بصورتی وجود و فعالیت خدای‏ بدون شرطی را نفی کند و عدم آن را اثبات نماید.برخلاف،هرگاه برسان دانشمندان دقیق‏ معلومات جهان طبیعی را،حتی از راه قیاس،مورد تجزیه و ترکیب قرار دهیم،این نمود جلب توجه‏ ما را می‏کند که کارهای آن وجود نادیده را تنها از راه جستجوی علمی نمی‏توان یافت و بآنها رسید، بلکه اثر او بصورت وجود آدمی خود نمایی می‏کند.

چه علم در واقع«ناظر کارهای خدا است».